

واقع گردید لهذا باین هم مسخر شد.

## جمادات

بافتح چیست را که جان ندارد و اکثر طلاق آن بر سنگها و چیزهای

سعدنی آید جماد بافتح هر چیز که از حیوانات نباشد و بمعنی زمین سخت

و هر چه که جان ندارد و زمینکه آب باران بدان نرسد از کشف و صراح

و در منتخب نوشته که بد معنی بکسر اول نیز آمده هم در صراح نوشته

که جماد بکسر اول جمع جمع است که باضم معنی جام بلند و سخت باشد

جمود یعنی منجمد و بسته شدن آب و غیره و افسرده شدن بفتح

اول و ضم هم بسته شده جمع جمعین معنی سح از شرح نصاب -

**جمشید** بیایه مجهول و معروف خواندش نیز درست نام بادشاه است اگر

بلفظ خاتم و گیبی هم و تحت و باد و اصفت و ماهی و طیور و مثال آن

باشد مراد از آن حضرت سیدمان پیغمبر علیه السلام است و اگر سید و آینه

و آب حیوان و مثال آن باشد سکنر مراد است و اگر بجایم و شراب

برغم و جن و نوروز و مثال آن باشد جمشید بادشاه مراد باید کرد و از

کشف و موند -

## جمهور

بضم معنی گروه بفتح چنانکه مشهور شده خطاست و همچنین هر هم که

بر این وزن آید بضم باشد چنانچه دستور و زبور و عصفور و صدق

و مثله مگر صغفوق معنی لیم بافتح است و ز و بعضی صغفوق تخمیت

از مزبل و کشف و مدار -

جماعت دار آنچه در عوام جمع از مشهور شد از صحت فیله بید باشد از بهار عجم -  
 طغرا گوید **س** می شود آخر جماعت دار وحشی خصلتان **س** هر که  
 چون مجنون درین صحرای تو اندر شد -

**جناح زین** ظاهر آن حرف است و صحیح جناح زین بغین معجزه از اسباب  
 زانده زین که بر اس زینت نقش سازند بجا عجم -

**جوجی** بو اور سید نام شخصی که ظریف و سختره بود بجایی کاشی **س** ره حرف  
 که م تا کی کنم طے **س** خواهد گشت جوجی نام حاتم - در دیوان نوری  
 بحرف و او هم دیده شد مخفی نماید که جوجی در کلام سائده مقابل حاتم  
 مستعمل است و این سے خواهد که جوجی نام نجیب باشد هر سدر که در  
 عسرنجیل او هم پدید بود حاتم است نه نام مسخره و ظریفی که این معنی با  
 حاتم هیچ مناسبت ندارد و قول صاحب صطلحات و صاحب  
 بهار عجم یعنی بر عدم وقت نظر و غفلت است اعتبار از شاید پس معتبر  
 و صحیح آن است که از پسران بادشاه جنگین سوزن یکے جوجی بود که  
 در نخل نظیر داشت چنانچه از تنبغ کتب سیر ظاهر میگردد و همین است  
 که در فارسی بمقابلہ حاتم مستعمل شده ظهوری گوید **س** سخن نیت  
 اهدا گویم کم است **س** بعد نخل جوجی است که حاتم است - مخزدا

بشرو کن من ایشا کرین -

جناب

نفیج در گاه دستنامه و گرداگرد سراسر و کنار با خود از جناب که بمعنی  
پهلوی و کنار هشتاد و کسانیکه براسه انیمعنی بضم خوانند غلط است چرا  
که جناب بضم در د پهلوی است از منتخب صحاح و لطایف و کنز و در  
فارسی جناب نفیج نام باری و بمعنی گرد و شرط و قمار و بضم بمعنی  
دکان و بالکسر اسمیان هشتاد که برگردن چار پایه میزند و هر جا که خوبند  
برند از زبان و غیر آن -

جنی

بالکسر و تشدید نون مکسور جن واحد و جن هم جنس است پریان را  
و جن مشتق از جنون است که بمعنی پوشیده شدن هشد چون  
پیری صفت انفار و پوشیدگی دارد و او را جنی گفتند و کسانیکه  
جمع جن جنبه گویند نفیج اول و کسیرم و تشدید نون غلط است چرا  
که جن جمع جنین است و جنین بچه را گویند که در شکم باشد و جنی  
نفیج اول و کسیر نون و یا سمشد و میوه را گویند که از درخت چیده  
شود و شرح انصاب از مولانا یوسف بن مانع -

جواد

نفیج اول و تخفیف و او معنی لفظی بسیار بود و گفته و یکی از سما  
صفات حق تعالی است و بمعنی آب تیز رفتار براسه هر سه معنی  
مذکوره تخفیف و او است و تشدید او خطاست از منتخب قاموس

وکنز السعادت وصرح و سوند وکنز و لطایف -

بکسر و بضم نیز بمعنی همسایگی زلفیچ چنانکه مشهور است از صراح و منتخب  
قاموس و کشف و مدار و کنز -

جوار

جوارش

بضم اول و کسر راسه مملو و راسه مرکب که خوش مزه و ضمیمه بخلایق  
معجون که در آن خوش بودن مزه قید نیست و کسانیکه بفتح بجم ففتح  
راسه مملو گویند عطا است چرا که معبر گوارش است از بحر الجواهر  
بافتح نادانی و نادانستن و بالکسر عطا است از صراح و کشف و منتخب  
بفتح تخت نادان -

جمل

جھول

جسله

جیباب

بفتح اول و دوم و سوم جمع جابل است -

بالکسر جمع جیب خلایق بقیاس زیرا که فعل بالفتح را که اجوف  
یا نمی باشد جمع بر وزن فعال نمی آید -

جبا

بیال خود را بدگرے تو اضع کردن بیشتر این لفظ در تو اضع فنیان  
فمونه مستعمل است فوجی نیشاپوری گوید **ج** فوجی بیا که از سردل  
بگذریم ما به این جام عمیش را بحیثین جباکنم - باید دانست که  
این لفظ جبا در لغات قدیمه و چراغ مذکور نیست و صاحب مصطلحات  
و با تبارع او صاحب بھار عم که نقل کرده اند محض مزعوم یا بسامت  
جمال مغول نقل کرده اند در اصل این لفظ عربی الاصل و بحاے

معمول مکسور و با سس موحده بلاغت کشیده است و معنی او عطا است  
 قال فی انعام من جبا فلانا غطاءه بلا جزاء و لا من او عام و الا سم  
 جبار کتاب و در تفانیات حریری زیاده از ان است که شمرده شود و توضیح  
 پیاده خود بدیگر در معنی جبار و غلی ندارد بلکه مستنبط از بعضی اشعار است  
 و این شعر پادشاه گوید **ز شش جهت همیشه جبا جبا گویند**  
 چه حکمت است باینچ مرغیای تو نیست - که صاحب بچار عجم بسند آورد  
 بر آنچه گفته شد اشارتی است بس لطیف -

## باب سیم فارسی

این لفظ بحکم عربی صحیح باشد معنی چینه وانه مرغان که عربی حوصله گویند  
 بحکم فارسی نام دو آیت است کسانیکه چاه گویند غلط است از برهان -  
 مراد از دور دامن قبا یا چرخ جنسی از طلست و چرخ قبا بافت  
 مقلوبی معنی قبا طلست باشد از شرح قران سعیدین -  
 لفظ اول معنی چریدین و چراگاه و بکسر اول معنی براسه چه زیراکه  
 این لفظ مرکب است از کلمه چه که براسه استفهام است و از لفظ راکه  
 معنی براسه باشد و صاحب سواد کشف و لطایف و برهان  
 ابراهیمی و دیگر محققان بکسر اول تحقیق کرده نهشته اند و سراج <sup>علین</sup> ابراهیم

چاغر  
چاوچای  
چرخ قبا

چرا

آرزو در چرخ هدایت و خیابان نوشته که لفظ چرا موافق <sup>عده</sup> ق  
 مکسوست مگر چون صاحب رشیدی و غیره لفتح نوشته اند  
 لجه دیگران و زبان قوم مخصوص است پس بمعنی لفتح هم غلط بنا  
 اگر چه مخالف قیاس و محاوره بعض مردم است و در سراج نوشته  
 که چرا یکسر اول معنی براسے چه لجه عراقیان است و لجه دیگران  
 لفتح اول و قیاس صاحب غیات مطابق عراقیان است۔

با لفتح بمعنی رنگ مگر این لفظ با لفظ سیاه عمل میشود از نمود و در  
 برهان و رشیدی و سراج و جهانگیری رنگ و پوست روسے  
 آدمی از بجم عربی خطاست چنانچه سعدی فرماید **سید چرده**  
 راکسے زشت خواندے جو ابے رگفتش که حیران بماند۔

بقتنین سخن چین که پیش مردم بدی و سعایت کند و این فعل را  
 چغلی گویند و معنی اول چغل خور محاوره عوام کالا نعام است و تشاوان  
 اثرے از ان نسبت از بیمار عجم۔

بکاف تازی دین بجز شستگاه باز و جره و بلبل چنانچه طالب کلیم گوید  
**تا سر بدوات خامه کرده** چون دست بکیش ستوار است۔

و نیز چیز بیت از دستگاه حداد و شمال آن شیخ غلامی فهاے در  
 آئین اکبری در تفصیل سسکوکات گوید فقره فقره صاف را تا بجاده

چرده

چغل

چکش

چندان چکش کاری کنند که بوسه بر نماند و میدور صفت  
 نعلندان صفاها را گوید **چکش** بدکان زوالها است  
 انگشت زوسته در دهان است - باید دانست لفظ چکش بفتح چیم  
 کاف تازی و سین مملو در آخر یعنی نشین بازو جره و شبه و مثل آن  
 در جهانگسگور شیدی و بریان است و بشین معجزه وزن خمش  
 بمعنی تنگ خرد آهنگران و صاحب مصطلحات که بجز در معنی بشین معجزه  
 بطریق تصریح جهانگسگور بریان درست نخواهد بود -

چکاوک

بفتح اول و چهارم و بجز دو کاف عربی مرغی است از کنجشک اند  
 بزرگ و خوش آواز و تاج بر سر دارد بھندی چند اول گویند  
 در جوهر الحروف نوشته که پرند است از کنجشک بزرگتر و خوش  
 آواز که بھند و ستان آن را جل گویند بفتح جیم و عربی قبره  
 نامند و شرح نصاب بمعنی کبک نیز نوشته و نیز نام نوای زیوی  
 و بعضی بمعنی شرب که بھندی آن را چکو گویند گمان برده اند  
 بمناسبت تلفظ که میان چکاوک و چکو است و این خطا است  
 از رشیدی و بریان و سراج اللغات -

بضم لفظ ترکیت بمعنی قاش و کفگیر کوچک -

بفتح درختی شد در ولایت بسیار کلان برکش بشکل پنجه انسان

چمچه  
 چنار

بشبهها از واخگر بار دو عمرش بجز ارسال رسد و بار ندارد از نمود  
برایان و کشف مدار و بالکسر خطاست -

لفظ پنجه دست و نام ساز و هر چه چیز که نمیده شد و کسانیکه لفظ جنگ  
را بمعنی پنجه بضم اول خوانند خطاست از کشف و رشیدی و برایان  
و بهمانگیری و بهار عم و مدار -

بضم و بعضی بکسر گویند کلمه اشارت به بعد مگر ضمیه قوی است چرا که  
در کلام اکثر قدام و بعضی متاخرین چونان بود دیده شد و این لفظ  
صریح دارد که بضم اول است نه بکسر از چرخ هدایت -

لفظ هر دو بضم فارسی بمعنی او از تیر و چقا چون از غلطی کاتبان است  
از شرح خان آرزو -

معروفست و چوتزه غلط است بعضی گویند که چوتزه هندیت و  
چوتزه فارسی از نمود و رشیدی و برایان -

بالکسر یا بضم معروف و سکون لام و او مجهول بمعنی نعم این لفظ  
ترکی است از لغات ترکی مگر در فارسی جلد و بکسر بضم عربی و  
سکون لام و او معروف شدت تمام دارد و ظاهر افسوس  
آن است -

چنگ

چنان

چنانچه

چوتزه

چیلدو



# باب های مملد

حاذق

حاکم

بکسر ذال معجزه بزرگ دانا و استاد در کار از منتخب صراح و بدلال مملد  
 بکسر تانۀ نفتح آن نام سخن مشهور از فرزندان منتخب در مدار با نفتح تا و در  
 سکندری بکسر میر نور الله در شرح گلستان بکسر تا نصحیح نموده در  
 شرح گلستان خان آرد و نوشته که شعرا سے متاخرین بهم و تم قیام  
 کنند و حاکم مذکور ابن عبد الله پسر سعدی طائی منسوب بقبیلہ طے۔

عیشی

بفتح تین منسوب به شمس و بیکون با سے موحده خطاست از مدار  
 سعدی فرماید **غریب مردم در سو او چشمش** دل از دهر فارغ  
 سر از عیشش خوش۔

حجامت

بکسر خون کشیدن بزخمهای کوچک استزه بشاخ گاو از صراح  
 و بجمار عجم و بجمار الجور و همچنین هر مصدریکه معنی آن بصنعتی تعلق دارد بکسر  
 چنانکه حیاکت و نیاطت و دباغت و دراست و صناعت و صیانت  
 و غیره معنی موسی سرترا کشیدن که در عرف مردم مشهور شده  
 در بیچ کتابی نیافند نشد ظاهر اغلط است غاتش صلااح  
 متاخرین میند باشد۔

حجام

بالفتح و تشدید جیم خون کشنده پترو نمودن از منتخب لارین زمان

حلاق مو تراش را از آن مجازاً حجام گویند که در زمانه قدیم این قوم شاخ هم میکشیدند.

**جمله** بفتح اول و ثانی و ثالث مکرر در استعمال فارسیان بسکون جمیع استعمال بمعنی موضعیکه به پیرایه یا آراسته کنند برای عروس بگفتند می چپیر گشت گویند و آنچه بعضی مردم بضم اول و سکون چشم و چشمه گویند غلط است از مدار و منتخب کشف و صراح و بجزایر عم -

**حذافت** بفتح اول و ذال معجزة قاف بمعنی زیرکی و دانائی از صراح و منتخب بدل معجزه غلط است -

**حرکت** بفتح اول و ثانی و ثالث نه بسکون ثانی چنانکه مشهور است لیکن بعضی استادان بسکون ثانی نیز نوشته اند مگر بتبیین ملا فوئی گوید بیت ز بس خوش حرکت و شیرین اداب بود به اگر سید و تیزی خوشتر است بود - بعضی عوام که به تشدید کاف گویند محض غلط است از چراغ هدایت و کشف و صاحب بجزایر عم نوشته که حرکت بفتحات جنبش و این مصدر ثلاثی است که از هیچ صیغه از باب ثلاثی مجرد مشتق نشده -

**حرف** بارگیر و سکر که بے اختیار بنا بر اعتیاد از زبان بر آید در نوشتن ترکیب کلام گویند لیکن تنها بارگیر بدین معنی نیست چنانکه گمان برده اند حسن تاثیر گوید

هر جا که هست بیده گو خوار و اینست و چون دست بارگیر زیاد و گریه است  
 نفع اول و ضم ثانی بدخواه و بسیار حسد کننده از منتخب مدار و فیهین  
 معج حاسد و هم مصدر است یعنی بدخواستن و ضم اول و ثانی که معنی  
 حاسد شسته دارد غلط است از خیابان -

سود

حساب لغزیده غلط است چرا که الف و لام بر کلمه فارسی نیارند و حساب لام صریح از مزین  
 با کسب معنی دبدبه و بزرگی و نفع خطاست -

حشمت

بضم اول بر وزن غلام یعنی خرد شکسته شده و معنی ریزه گیاه  
 خشک و ریزه مهر پیروز کنایه از اندک مال دنیا از منتخب بحر الجوهرد  
 کنز و کشف و لطائف و در خیابان نوشته که عظام ریزه گاه و مراد  
 از آن مال دنیا است چه مال دنیا بقابل درجات اخروی یا بعضی انسان  
 که شرف مخلوق است حکم ریزه گاه دارد بقابل فرمن با س  
 غلکسانیکه تشدید طخوانند خطاست -

عظام

نفع خواری از صراح و منتخب کشف و خیابان و کسر اول که شسته در  
 بی اصل است -

خفارت

بضم و تشدید لام بچه بزرگو سپند و بره و آنچه در مردم لفظ حله بان  
 براس معنی بچه گو سپند مشهور شده غلط است از منتخب موندو  
 بحر الجوهرد مدار کشف -

علام

حلان

بضم و تشدید لام سچه بز و گو سپند و آنچه در عشر لفظ حلوان بر آن  
معنی سچه گو سپند مشهور است غلط است از منتخب موند.

حقه

مراد از قطعی گویند حقه لعل و حقه گوهر و حقه مشک و حقه معجون  
و در میند غلبیان را گویند لیکن در کلام شعر اسیران و توران  
بمعنی دیده نشد و اول اسیران عند الاستفسار بانکار آن لب کشوده اند  
الا میرا فضل ثابت و میرا نامی در شعر آورده اند ثابت گوید شعر  
کشیدی حقه و در آتش غم سوختی مارا به سباد از عکس و در او شود نو  
خدا رخ صافست به میرا نامی گوید حقه ریزد عطر از گلهاست  
ز گارنگا و خوشتر است از بوی ریحان دود تنباکو مرا -  
ظاهر لفظ هندی بسته شده.

حق خدا

یعنی بحق خدا عالی که تو بنحیف حساب سر ز تنم کنی جدا به پانکشم  
من از وفا حق خدا که همچنین - حرف بای قسم در کلام ساخته  
بسیار بنظر در آمده چنانکه در محاوره گویند جان تو و سر تو در  
پیر جلایای طلبا طلبا یا عزیزم که بود پیش افیون  
جان عزیزت که بود جان عزیزم چه بسا دو سال است که نفاق  
عزیزان + خوار شدت تا عمر پیش تمیزم - گاهی عوض بای  
قسم لفظ بر که ترجمه علی است هم آرزو سلیم شعر

زده گل دست برد امان جان فضا خورد بلبل قسم بر جان حفظ - فغانی  
 زان روز که از دست بسنم تو بشکستم سوگند در شرم بر جان سپرد  
 وضع با بر است قسم با وصف آنکه موضوع است بر است معیت و مثال آن  
 در فارسی و عربی معروف است اغاثش انیکه در تازی مکسور است و در  
 فارسی مفتوح عربی شیرازی **ع** بعشوه که زینجا برید از کف دست  
 بفتنه که میسحاگرید از سردار - الا باید دانست که این نظر است  
 چه دست بریدن زنان مصر بدعت زینجا نبص ثابت است و دست  
 بریدن زینجا در آن وقت صورت نه بسته این از عربی تعجب است  
 و مضمون مصرع دوم غیر واقع است چرا که عیسی مصلوب نشده  
 انتی ایراده و جهل نام حضرت عیسی تعصیب بگوشت آن عزیز رسیده  
 که چنین گفته چه این حکایت در تفسیر بضاوی مفصل مرقوم است  
 من اداد اطلاق فیلوج الیها و صاحب جلالین که تفسیر نفید  
 مختصر است گوید المقتول المصلوب هو صاحبهم ای القی علیه  
 لشبهه فظنوه ایاه غاثش ایکه مصلوب بیک از صحاب بود  
 بود که قدرت الهی بصورت حضرت عیسی ظاهر شده بود و آنها بتوهم  
 عیسی بردارش کشیدند پس در مخصوص بودن بردار کشیدن حضرت  
 عیسی شبهه مانند چون دست بریدن زنان مصر بعشوه زینجا است

که برای برآنت منتهی نقیشتی برآب زده بودنی الحقیقت دست زبان مصر  
 ز اینجا بریده نه اینکه ز اینجا دست خود بریده پس هر دو ایراد ناشی از غفلت  
 خود است -

حلقی

اول حامی مملد رابع جیم عمی ز لیبار صاحب فرنگ همانگی  
 هر دو جیم عمی ضبط نموده والا اول هو اللاح حقی طعم ز نظر حلقه  
 ز جیم حلقی : حباب را دیده چو شمار برد است -

حوصله

نفتح صا و مملد بمعنی معده مرغ که بگندی پو طه گویند یکسر صا و بسکو  
 صا و مملد است از سوند و بجا رجم و مدار کشت و بریان -

حوالی

نفتح اول و کسر لام و یای معروف بمعنی گرداگرد چسبیدانکه  
 لام این لفظ را کسر دادند و در آخر یای معروف خواندن  
 بنصف فارسیان است زیرا که در حقیقت حوالی نفتح لام و در آخر  
 الف مقصوره بصورت یاست و در استعمال عبارت عربی همیشه  
 مضاف هندی سوی یکے از ضما سر در نجات الف آخرش بطور  
 الف لفظ علی بیایے تخمائی تبدیل باید چنانکه در حدیث  
 صحیح بخاری اللهم حوالینا و لا علینا و درین مصرع بوشتا  
 مصرع حوالیة من کل فج عمیق لام حوالیة را مفتوح  
 باید خواند و کسور خواندن غلط است از مزمل و صراح و قاتول

و بجز از عجم و غیره و نزد بعضی حوالی لفتح لام و در آخری ای تختانی  
 صیغه تثنیه است بجهت تکریر که بصیرت ضماوت شده نوشتن ساق  
 شده است آنچه بعضی گمان برند که حوالی بلام جمع حوال است چنانکه اهل  
 جمع اهل این قیاس خطا است زیرا که در لغت استعمال شرط است  
 و قیاس را چندان دخل نیست.

بالفتح و یایه تختانی شده و مکسور و بعده زای معجز کرانه هر چیز  
 و بمعنی مکان از تخب و سراج و با طراح حکما سطره باطنی جسم حاوی  
 که هماس طینت است معنی جسم جویت و بکسر اول و یایه تختانی  
 معروف بمعنی مخنث و بمعنی فارسیست از زبان و در سراج  
 نوشته که چیز که بمعنی مخنث است بهای هر چیز صحیح شد چرا که  
 در فارسی حای حطی نمی آید.

حیزر

## باب کے خاصہ

خاصیت به تشدید صاد و مقله و تشدید یایه تختانی مفتوح طبیعت و نحو  
 و اثر و در محاوره فارسی تخفیف صاد و تشدید تختانی بلکه تخفیف  
 هر دو درست و صحیح است.

لفح غای معجز و سکون بای موحده و جمیم عربی نمرندی و بجایه

تنبیه

## خمتی

موصوفه نون خواندن غلط است از سراج -  
 بافتح اسپیکه از خمتی آورند و بافتح و لایقی است از بدخشان و  
 آن را خندان نیز گویند بزبادت الف و نون اسپ در اینجا خوب می  
 می شود و بعضی اهل لغت نوشته اند که ولایتیست بترکستان قریب  
 بلخ از برهان و جهانگیری و رشیدی و موند و مدار و لضم خطاست  
 چرا که خمتی باهم و تشدید فوقانی مفتوح شهر دیگر است بماوراء النهر  
 کذافی المنتخب باب الالباب و خمتی بافتح بمعنی فرموده نیز آمده  
 کذافی البصر و المنتخب در سراج نوشته که خمتی بافتح منسوب  
 به خندان و اکثرین لفظ بمعنی اسپ خوب است آید در نسبت الف و نون  
 ساقطی شود -

## خجالت

بفتحات مصدر است بمعنی شرمندگی شدن و خجالت بزیادت  
 الف خطاست از منزل غلط و سراج و معبر طغر گوید  
 در کلاه سلطنت پشمی ندیدم چون حباب از شکر گرد آب  
 خجالت فتمد و در نسبت -

## خجالت

بافتح و خجالت بفتحات شرمندگی و حیا اکثر فارسین خجالت را بسکون  
 ثانی استعمال کنند و لفظ کشیدن و بردن و برداشتن رسیدن  
 و دادن استعمال کنند صاحب معبر گوید خجالت از خطاست



عاسته اگر اکثر استادان بسته عرفی گوید **ه** به نجات  
 بی اثرم آن کند خجالت عجز به که ضعف باه محل زفانت با و اما و صنا  
 گوید میت ز رستی نبود شناها سے بی بر را به خجالت سیکه من از  
 قامت دو تا دارم سعی فراید **ه** نشست از خجالت  
 عرق کرده رو سے به که آیا خجل گشتم از شیخ کو سے -

بفتح اول و کسبه جمیع معنی شرمنده و بفتح اول و سکون جمیع معنی شرم  
 و میاد نشستن از منتخب صراح -

بضم اول و فتح جمیع و سکون سین معنی مبارک و همایون و کسبه جمیع  
 خطاست از بران و به انگیری و مدارد سوئد و غیره -

بکسر اول و فتح دال نهم جمع خدمت نه بسکون دال -

بافتح و جمیع عربی بیرون شدن و بر آمدن ضد دخل فارسیان  
 بمعنی مالے که آن را خرج توان کرد استعمال نمایند و بجم فارسی  
 از غلطی است مگر حالا از کثرت استعمال مردم عیب آن مستور  
 گشت از بهار عجم و غیره -

بکسر اول و فتح دوم عقل و بضم و سکون دوم مقابل بزرگ این  
 در رسم خط بو اوزن صحیح نیست و معنی کم که مقابل بسیار است نیز آمده  
 هر گاه که ضعیف خوردن بمعنی حال باشد باشد بو اوزن نویسند از

خجیل

خجسته

خدمت

خرج

خرد

سران و بھار عجم و سوند سعدی فسریدید بیاموز رفتار  
از ان طفل خورد که چون استعانت بدیوار برد -

بضمین بیرون رفتن و بمعنی لغی شدن نیز آمده -

خروج  
خرائج

بفتح اول محصول زمین و بان و آنچه که بادشاه و حاکم از رعایا  
بگیرد و بمعنی بکسر طاست و در بھار عجم نوشته که خراج بفتح آنچه  
از تحصیل مزروعات ملک از بادشاهان زبردست بدست آید

و آنچه حق صیانت و محافظت از سوداگران گرفته شود با جست

تم کلاس و بضم اول دل در پیشه که در بدن پدید می آید از منتخب

و کنز و صراح و خان آرزو در خیابان نوشته که خراج بفتح باج

در فارسی بکسر شتر دارد بدانکه طور فارسیان است که مصدر

با تعبیل که بر وزن فعال بود بفتح اول آن را بکسر اول خوانند

در بعضی مواقع چنانکه وقار و دیار و دواع و خراج که در اصل همه

بفتوح اول هستند فارسیان همه را بکسر اول خوانند همچنین خدمت

نای سفا عکته از او اخرا ناقص کنند چنانکه مدارا و سواسا و محاکات

محاکات که در اصل مدارات سواسات و محاکات و محابات هستند همچنین

بعضی الفاظ مضموم لفظا بفتوح خوانند چون صندرق و زنبور که

بضم است بفتح شتر دارد و این نوسه از لغت سینه چنانکه

عرب در تعبیر تصرفات نمایند همچنین فارسیان نیز تصرفات از  
 از زبانهای دیگر پس این قسم الفاظ را در فارسی غلط است توان گفت  
 اگر طریقی قاعده در ظاهر مخالف قول اکثر از علماست بلکه معنی  
 بعضی اقوال خود نیز است اما آنچه بعد تحقیق و تنقیح به ثبوت پیوست  
 نوشته اند.

**خرسند** بضم بدون واو بمعنی قانع و بمعنی خوش و شادمان و رضی و بواو  
 نوشتن خطاست از سواد و سراج و برهان و بهمانگیری سعدی  
 فرماید **ع** که بر خاطرش بنزدیت به از بادشاست  
 که خرسندیت.

**خرطوم** بضم اول و طای محلیه یعنی فیل نه بفتح از مدار صراح شرف در ع  
 سرا گوید **ع** بر سیم بسکه بندد شمع سان آب دماغ  
 هر که بینی چو فیل کنون بود خرطوم دار.

**خرزانه** بکسر سیم و بفتح که مشهور است خطا چنانکه محققان ظریف گفته  
 الخزانة لا تفتح و در کشف نوشته که خزانة بالکسر خانه که در و مال نهند  
 و در صراح بالکسر معنی گنجینه و خزاین جمع آن و در منتخب قاموس  
 بالکسر معنی گنجینه و گنجینه داری و در سواد و مدار و لطائف  
 و کنز نیز بکسر تحقیق کرده اند پس خزانة بمعنی مال و نفود و کشیر مجاز

## خطپاکی

باشد با طلاق خط بر سر خط و ف یا با طلاق مصدر بر مفعول -

خطی که بعد از فراق محاسبه بدست آرند و آن را مفاصل نیز

گویند و در هندوستان بفارغ خطی شهرت دارد بهار عم -

## خط امر

بکسر اول و سکون دوم و همزه معنی گناه مگر فارسیان همزه را بافت

بدل کنند و با الفتح گناه کردن و ناراستی آن تقیض صوابت

و گناه است که بے اراده باشد یعنی بعد همزه نیز آمده است از منتخب

صراح و بفتح و بدون همزه نام شهر است ما بین ترکستان و

چین و توران - سعدی فرماید **نه بینی که چشمانش از کهر باست**

و فاجستن از تنگ چشمان خطاست -

## خفچاق

با الفتح و جیم فارسی قومیت از ترککان صحرا نشین و دشت خفچاق

دشته است که در آن قوم خفچاق بود و باش دارند و آنچه بعضی گمان

برند که خفچاق نام بیابانیت خطاست از لغات ترکی تحقیق

نموده شد -

## خفقان

بفتحات ثلاثه نام مرض و سکون ثانی خطا از مزبل و منتخب کشف

و صاحب چهار عم نوشته که خفقان بفتحات مگر فارسیان سکون

ثانی نیز آرند معنی چسپیدن دل -

## خفاجه

در برهان و منتخب سمران نوشته است که خفاجه بفتح اول و جیم

عربی قبیله ایست در عرب سب زبانی عامر که اکثر آن قوم را اهزنی  
 میگویند و بحکم فارسی غلط است -

نفع اول و ثانی صحیح است و بسکون ثانی چنانکه در مردم مشهور شده  
 فطاست در اصل بمعنی فشردگی گلوست و بمعنی ضبط غضب از زندگی  
 خاطر مجاز باشد -

نفع صحیح است نه بکسر زبانی آب و گل که در راهای سه هزار کشف و  
 صراح و جهاینگی و موند و رشیدی و در خیابان نوشته که خلأب  
 بالکسر زبانی نفع زمین گلناک که پادوان بماند و بدشواری بر آید بعضی  
 نوشته آب و گل که گنده شود -

بالکسر جامه و دخت که کسی را پوشانند و نفع خواندن خطاست از  
 قاموس و موند و کشف و منتخب مدار و لطایف و سروری و شایع  
 ضایل نوشته که خلعت بالکسر است چون ماده این لفظ خلع است  
 نفع اول بمعنی کردن و زینت و کشیدن کفش و غیره و در نسبت  
 که در اصل خلعت جامه شد که از تن خود کشیده بدیگر بدهند و در  
 بهار عم خلعت بالکسر جامه که از تن خود کشیده بکس بدهند و در  
 عنقه جامه که ملوک در این شخصه بپوشند و آن کم از سه پارچه نباشد  
 نفع اول و کسر لام بمعنی خلعیدن و بمعنی خصومت و منافقت مستعمل

دخلی

خلأب

خلعت

خلعش

دلفج لام خطاست از بران -

خلاصی

این لفظ غلط است چرا که خلاص بدون یا خود مصدر است از  
تالیفات نورالدین خان آرزو و بعضی گویند جائز شد چرا که این نویسنده  
از تصرف فارسیان است چنانچه بچی شیرازی گوید است سفر  
از غم خلاصی که در محنت نصیبان را همان در بحر باشد گرفته  
کشتی برکت را اید -

خمیازه

حالیست که از سستی و کاهلی کشیدگی در بدن پیدا شود و آن حالت  
بناچار است بالا کنند تازی تمطی بطای مملو شد گویند مرزا  
طاهر و حمید **۵** از شوق وصل تو خونم همیشه در جوش است پیاد  
قد خمیازه ام در آغوش است - هم بمعنی فازه آرنده صابا میکند  
چرخ شکر خند حساب لب مخمور خمیازه اگر باز کنم میسر  
**۵** بتی که چشم و دلم را بگریه خود او است - شکر لب است که خمیازه  
شکر خند است - حق تحقیق اینکه خمیازه و فازه عام است که  
بر دهن دره که آن را در سینه جهای گویند و کشیدگی بدن طلا  
کنند بل خمیازه و دهن دره بیشتر واقع شود صاحب  
جهانگیر فازه بمعنی دهن دره و خمیازه تازی آن نوشته  
بنام و ثانی مثله مفتوح بمعنی شخصیکه علامت مردوزن هر دو

خفتی

داشته باشد از منتخب صراح و در بر بان بسیرانی بسیرش را گویند و  
 آن چیز است که کفش و وزان بکار برند و ضد این چنانکه مشهور است  
 غلظت محض است یعنی گویند کسیکه آلت مردوزن هر دو نداشته باشد  
 از بر بان -

خودک

از کبرنامه علامی فامی و رشیدی بمعنی ظلیان خاطر و حسد ختم  
 معلوم شد و میر نورالدین در شرح ثنوی معنوی پریشان طبیعت  
 از ملا حظه امر ملائیم نوشته مرزا دارا حیدر یام و در عالم هستی هم هرگز نشود  
 رام - با آنکه ز خود رفته است از من خود کی دارد بعد تحقیق آنچه معلوم شد  
 بعد خا و او نیست بعد ال بعضی او آوند بعضی نه -

خورشید

بکشین و با سبب مجهول است مگر معروف خواندن آن فصیح و بعضی  
 از متاخرین در لفظ خورشید نوشتن و او تجویز نکرده و کسیکه فتنه  
 خوانند خط است از مدار و بر بان و مزیل و رشیدی نوشته که خورشید  
 بضم معنی آفتاب و شید بمعنی روشن چون خورشید معنی آفتاب تنها  
 استعمال کنند و او نویسد بجهت تمیاز از خورشید که ترجمه حمار است  
 و چون شید ضم کنند بے و او نویسد -

خوش

بالفتح خا بر معجمه که بوی ضمه دارد و او معرول و سکون شین معجمه معنی شد  
 و خوب و با هم خا غلط است از خوش با سبب کش غیش قافیه کرده اند نه پیش

نهی

و فلش نوش از خیابان و لفظ خود نیز لفتح خای معجود او معدوله سلو  
 وال است لندا خود را با باذ فایه کنند چنانچه معدی فرماید  
 پس پرد و بیند علمای سکه بد با هم پرده پوشد به بالا سے خود بد بند  
 ولی روسے در هم کشش به بندی پریشان مکن وقت خوش -  
 لفتح اول کلمه تخمین و تعجب چنانکه زهی و این در اصل خود بود آنچه  
 مردم نهی را بقیاس زهی بکسر خوانند غلط است از سراج و موند  
 سردای و بران نعمت خان عالی گوید مصرع زهی تصویب نهی  
 خیال محال -

خبره کش

خیو

خیمه

بالکسر و یای معروف ضم کاف عربی ناخت کش و بی سبب کش و  
 آنچه در موند معنی ضعیف کش نوشته خطاست از بهار عجم و سراج  
 در شبیری و بران و سرزری معنی بیجا با و بیباک ظالم -  
 لفتح اول ضم تختانی و او معروف آب دهن از موند و همانگی  
 و در بران نوشته که بالکسر و یای معروف است و لفتح اول و  
 ضم تختانی نیز صحیح باشد و در سراج اللغات نوشته که خیو بختین  
 و قیل بکسر اول ضم دوم آب دهن و اینکه در بران بکسر اول و  
 سکون دوم نوشته خطاست -

بالفتح صحیح و بالکسر خطاست چرا که این لفظ عربیت و در عربی



یا سه مجهول هیچ جایانیده مگر در حالت امانه از سوید و مزمل  
 و کشف و سروری و در بهار عجم نوشته که خمیه یا الفتح بلفظ زدن  
 و کشیدن و بر کردن و بر پا کردن و نصب کردن مستعمل و بلفظ  
 افگندن هم آمده -

# باب دال ممله

اصح و دالان به تشدید لام بدون الف خطاست معنیش معروض  
 از سوید و کشف و بران -

دالان

بالفتح و تشدید صحیح بضم خطاست بمعنی ظفر چرمین که از چرم  
 خام شده اکثر دران روغن پر کنند از منتخب لطایف و بهار عجم -  
 بفتح تین جمع دعوت که بمعنی دعاست از خیابان و بسکون عملین  
 خطاست -

و به

دعوات

بضم و تشدید کاف معرب در کان که به تخفیف است از رساله  
 معربات و مدار و منتخب کنز و سوید و در خیابان نوشته که در کان  
 به تشدید کاف و تخفیف آن صرد و صحیح و در کان بود محض غلط است  
 و قیاس بر دنیا که در اصل دنا بود به تشدید نون بیجا است زیرا که  
 قیاس در زبان پیش نمی رود مگر در صورت آمدن لفظ و در

دکان